

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در مورد ملاقی بعضی از اطراف در شبهه محصوره بود.

و عرض کردیم طبق قاعده خودمان برای اینکه مراجعه آقایان واضح بشود، بحث را از کتاب مرحوم استاد مصباح الاصول ایشان می خوانیم.

و بعد بنا شد که تفاسیر مسئله را در آخر انشاء الله بگوییم.

عرض کنم که ایشان فرمودند سه تا مسئله، خب واضح است به خاطر اینکه این ملاقات یا قبل از علم است یا بعد از علم است. و فرمودند اما مسئله الاولى که ملاقات و علم بعد از علم اجمالی باشد. ملاقات و العلم بها؛ یعنی علم ملاقات. مثلاً علم اجمالی دارد یکی از این دو اثناء نجس است، قطره خونی که در یکی از این دو اثناء افتاد یا ظرف افتاد. بعد لباس او یا دست او با یکی برخورد کرد. آیا این هم نجس می شود یا نه؟ و آیا این هم وجوب اجتناب دارد؟ حالا اگر نجس نشود وجوب اجتناب دارد یا نه؟

من طبعاً عرض کردم روی جهاتی اول کلمات ایشان را اجمالاً چون بعضی جاها تفصیل دارند دیگر آنها را خود آقایان مراجعه کنند. آن نکات فنی را ابتداء عرض می کنیم بعد می رسیم به تحقیق مسئله.

فرمودند فملخص الكلام فيها ان نجاسة الملاقی علی فرض تحقیقها لیس توسعاً فی نجاسة الملاقی؛ ایشان قاعدتاً خیلی خوش بیان هستند مرحوم استاد رضوان الله. تعجب می کنیم اینجا خیلی قشنگ توضیح ندادند. ایشان باید این جور می فرمودند که در باب، اصلاً این مسئله یک نکته فقهی دارد.

من عرض کردم همیشه یک نکته خیلی ظریف است. هر مسئله ای را که در اینجا می آوریم، یکی نکته اصولی دارد، یکی نکته فقهی دارد. الان نکته اصولی به این عنوان است که ملاقی احد اطراف. لکن این خودش یک نکته فقهی دارد. اصلاً قبل از این که وارد ملاقات بشویم، این یک نکته فقهی دارد. و آن نکته فقهی این است که اصولاً سر تنجیز منجس چیست، نجس چیست، این باید روشن بشود.

مثلا فرض کنید یک آب، حالا علم اجمالی نباشد، تفصیلی. این لباس شما با خون ملاقات کرد، خشک شد. حالا فرض کنید خشک هم شده. آثار خون هم نیست، با بول که دیگر آثار ندارد. دست تر شما به لباس خورد، خود لباس، هم خود لباس هم دست تر شما. سر اینکه این نجس می شود چیست اصلا سر نجاست چیست؟ تتجیس ملاقی بر چه اساسی است؟ آن که ملاقات می کند، در همین مثال ما لباس شما بول بوده، بول هم الان فرض کنید خشک شده. دست تر به آن می خورد، می گوئیم نجس می شود. این سر این تتجیس چیست؟ این باید توضیح داده بشود.

این نکته نکته فقهی است. خود ثوب، سر تتجیس ثوب چیست؟ دست ما که به ثوب می رسد، به لباس می خورد. سر این تتجیس چیست؟ سوالی که هست. این نکته فقهی است. این نکته اصولی نیست.

مثلا فرض کنید خون شما به لباس خورد. چرا لباس شما نجس است؟ سرش چیست؟

مرحوم استاد در ظاهر کلماتشان، البته ایشان خیلی خوش بیان بودند، عادتاً باید این را توضیح می دادند. تعجب می کنم چطور مبهم وارد شدند. ایشان باید می فرمودند که دو احتمال هست؛ یک احتمال این است که اصلا ملاقات خودش توسعه نجس است. یعنی این توسعه تا اینجا پیش برویم که اگر خون با لباس شما ملاقات کرد، کأنما اصلا لباس شما خون است، حکم خون پیدا می کند. دو تا خون داریم؛ یکی خود خون، یک خونی که لباستان می خورد، آن لباس هم می شود خون.

پس یک سر در باب تتجیس این توسعه است. اصولاً سرش توسعه است. و بگوئیم مثلاً فرض کنید بول به لباس شما خورد؛ این لباس شما حکمش، حکم بول است. اگر دست شما هم به لباس خورد، این کأنما ملاقی با بول است. دست تر داشتید، لباستان خشک شده. و اصولاً تتجیس عبارت از این است؛ عبارت از سرایت آن نجس به آن متنجس به حیثی که یصبح عینه؛ می گوئیم مناسب بود استاد این را اولاً توضیح می دادند، در خلال مطالب آمده و اینجا نیامده، اما این واضح واضح است.

مرحله دوم احتمال دوم که ایشان در اینجا فرمودند این است که نه، اصولاً نجس هست، اما از مقوله خود آن عین نجس نیست. یک نجس جدیدی است. به نحو سرایت است. حالا ایشان سرایت را تعبیر کرده حصول معلول از علت به تعبیر ایشان. یا به قول مرحوم آقا ضیاء مثل حرکت مفتاح از حرکت دست؛ شما دستتان را تکان می دهید کلید را می چرخانید. دست شما تکان خورده، کلید هم تکان خورده دیگر کلید هم تکان خورده. یک نوع سرایت است. دست شما یک حرکت است، حرکت مفتاح یک حرکت دیگری است.

پس در حقیقت از این خون یک نجاستی به لباس سرایت کرده و این نجاست جدید است. غیر از خون است. این نجاست غیر از بول است. بول به لباس شما رسید، الان لباس شما نجس است نه اینکه لباس شما بول است. بلکه این نجاستی که در لباس شما آمده سرایت کرده از آن عین نجاست. لکن بول نیست. و لذا مثلاً اگر بنا بشود حالا فرض کنید من باب مثال می‌خواهم بگویم دست تر خورد به این لباس؛ این دست تر اگر قبول بکنیم که متنجس است اولاً منجس است، این باز یک نجاست جدیدی است. این نجاست بول نیست. به دستتان نمی‌گویند ملاقی بول، می‌گویند ملاقی متنجس به بول. و لذا اگر لباس را در باب بول دو بار باید بشویم، دستتان یک بار کافی است.

اما اگر قائل به توسعه شدیم، آن هم باید دو بار شسته بشود. یعنی اگر دست شما به بول بخورد دو بار؛ دست شما به لباسی بخورد که متنجس است به بول، آن هم باید دو بار.

ببینید مرحوم آقای خویی از این راه وارد شدند؛ چون من الان فعلاً اجمال دارم می‌گویم و فقط نکات فنی را راجع به عبارت ایشان متعرض می‌شویم، نه خود مطلب.

س: لباس هم اینجا باید دو بار بشویم

ج: لباس چون با بول ملاقی بول است.

س: خب باز هم چون گفتیم خود بول

ج: اما اگر خود دست به لباس خورد؛ اگر بگوییم دست که به لباس خورد مثل ملاقی بول، آن هم دو بار. اگر گفتیم نه، این یک نجاست جدیدی است، دلیل بر تعدد نداریم.

ان نجاسة الملاقی، دقت بکنید. پس این مسئله را من همیشه عرض می‌کنم مسائل علمی را کاملاً تحلیل بکنید. این مسئله مبتنی است بر یک نکته فقهی. آن نکته فقهی این است که نجاست ملاقی از چه جهتی است. سوال. ایشان می‌فرماید نجاست ملاقی، لیست توسعه‌ای نجاسة الملاقی؛ این توسعه‌ای نیست در نجاست آن. ملاقی در اینجا یعنی آن که طرف علم اجمالی است. یعنی به عبارت آخری اگر شما این کاسه آبی که هست که می‌دانید یا این یا آن نجس است، این را دو قسمت بکنید، اگر دو قسمت بکنید، خب این سه هر کاسه باید اجتناب بکنید. اما لباس شما به این کاسه خورد، به این آب خورد، اجتناب لازم نیست. این فرقی بینید چیست.

اگر گفتیم که ملاقات مثل توسعه است، هیچ فرقی نمی‌کند. ولا تكون بمنزلة تقسیم، ایشان می‌گویند لیست؛ ولا تكون بمنزلة تقسیم النجس الواحد الی قسمین؛ روشن شد؟ این مثل این نیست که شما یک کاسه را دو قسمت بکنید.

حتی تكون نجاسة الملاقی قسما من نجاسة الملاقی، آن را حساب.

بعد آن نکته یک کلمه است. نجاسة اخرى، این یک نجاست جدیدی است. اگر نجاست جدیدی است، حکم ملاقا را ندارد. مثلاً دست شما تر بود خورد به لباسان، لباسان به بول متنجس بود، دستتان را دیگر دوبار نباید بشوید، یک بار کافی است. لباس دوبار، دست یک بار. چرا؟ چون لباسان ملاقی بول است، دست شما ملاقی ثوب است. بله، اگر گفتیم ثوبی که با بول ملاقات کرده حکم بول است. بله درست است، مطلب درست است. آن هم دو بار. این نکته چیست؟ نکته فقهی است. این نکته اصولی نیست. این یک نکته فقهی است.

بل تكون، پس روشن شد؟ تمام نکته بحث این است که در اثر ملاقات یک نجاست جدید می‌آید. درست؟ از آن طرف هم این ملاقات باید با نجس باشد تا نجاست، ما هم که نمی‌توانیم بگوییم ظرف دست راستی نجس است. ما که نمی‌دانیم ظرف دست راستی نجس است. پس شک می‌کنیم این نجاست جدید پیدا شد یا نه، اصل بر عدمش است. کل نکته فنی این است.

پس در بحث ملاقی که آقایان در علم اصول آوردند، نکته فنی اش یک بحث فقهی است. من همیشه عرض کردم بحث‌های اصولی مثل منطق نیست. خیلی هایش نکات فقهی دارد. باید آن نکته فقهی اول روشن بشود.

شما در باب ملاقات چه می‌گویید؟ اگر گفتید تقسیم کردید، بله، ثوب شما که با ظرف دست راستی خورده می‌شود طرف و می‌شود یجب الاجتناب. اگر گفتید نه، تعبد جدیدی است به معنای نجاست جدید؛ چون این تعبد را هم بعد توضیح می‌دهم. عرض کردم مباحث بعدی را بعد عرض می‌کنم.

بل تكون نجاسة اخرى، روشن شد نکته فنی؟ این نکته فنی به همین یک کلمه است. نجاسة اخرى. اگر نجاسة اخرى شد شک می‌کنیم این نجاست جدید در لباس پیدا شده. این دیگر معارض ندارد چون مخصوصاً آقای خویی، امثال آقای خویی در باب تجزیه علم اجمالی از راه تعارض اصول وارد شدند.

تمام نکته همین یک کلمه است. نجاسة اخرى حاصله من نجاسة الملاقی، حصول المعلول من العله؛ حالا این حصول العلول من العله کمی ابهام دارد.

ولذا ممکن است که ما علت و معلول نگوییم، عرفی بگوییم. به قول آفاضیاء مثل حرکت مفتاح که از حرکت دست پیدا می شود. شما که کلید را می چرخانید مفتاح حرکت پیدا می کند. این از حرکت دست است. حالا علت و معلول نخواهیم بگوییم اشکال ندارد.

ولذا لا تجری علی الملاقی احکام الملاقی؛ مثالش هم را عرض کردم. لباس شما با بول ملاقات کرده؛ خب این منتجس به بول است دوبار شسته بشود. دست تر شما به این لباس خورده؛ فرض کنید حالا خشک شده، نه اینکه عین بول وجود داشته باشد. چون اگر عین بول وجود داشته باشد باید دستتان به بول خورده بود. نه، خشک شده. خشک خشک.

ولذا هم عرض کردیم عده زیادی از اهل سنت قائلند که اصلا این پاک است. نه اینکه فقط... چون آنها می گویند زوال عین نجاست کافی است.

من عرض کردم به شما در حیوانات، در مثل زمین عادی، و حتی احتمالا در اشجار حالا محل کلام است. زمینی که ما فرش کردیم نه، زمین عادی مثل بیابان، اصلا اینها منتجس نمی شوند. زوال عین نجاست کافی است. همین که عین نجاست رفع شد، بدن گوسفند قطره خونی بود، بعد آمدیم نیست، همان کافی است، نمی خواهد شستن نمی خواهد.

اهل سنت همه را یکنواخت گرفتند. این فرق ما با اهل سنت. آنها در بدن انسان، لباس انسان، در و دیوار، هر چه که داریم، فرش و... آنها می گویند زوال عین نجاست کافی است.

حالا این هم باز بحث فقهی است که از این بحث کلا خارج می شویم. حالا بناء بر مبنای اصحاب ما.

ولذا لا تجری علی الملاقی احکام الملاقی؛ حالا این و لذا لا تجری، خوب دقت بکنید، این کأنما مقام استظهار آقای خویی است قدس الله نفسه که از ادله این را در بیاوریم. خب این یعنی ایشان باید مثلا ایشان هم به همین اکتفا کردند به تعبیر لذا؛ یعنی ایشان باید یک اقامه دلیل بکنند که چرا نجاست جدید حاصل است و نجاست قدیم نیست. اصولا این را از لسان ادله یعنی ایشان باید در این جور مسائل یک، یک فهم عرفی و عقلایی ارائه بکنند؛ چون در فهم و عقلایی مثلا می گویند نجاسات مثل اوصاف ظاهریه است. مثل اینکه فرض کنید مثلا یک آشغالی به لباس شما هست، خاک به لباس شما هست، نجاست هم همین طور است. آیا این را ما این جوری بگیریم یا نگیریم که بعد عرض می کنم.

دو، از ادله چه در می آوریم؟ خوب دقت بکنید. از ادله مجموعه روایات چه در می آوریم؟ می گویم یک مقداری ایشان خیلی فنی متأسفانه، مطلبشان واضح است مراد ایشان، لکن کمی به هم خورده است.

ولذا این و لذا کأنما مقام استظهار است.

لا تجری علی الملاقى احکام الملاقى، فانه لو ولغ الكلب فى اناء فلا بد فى تطهيره من التعفیر، نه به این مقدار، حتى خب بحث سر این است که ولوغ اصلا چیست؛ این قدر فقها دقت کردند. آیا ولوغ به این است، مثلا حالا سگ دماغش یا لبش توی ظرف آب زد، این کافی است یا نه ولوغ باید با زبان باشد، اگر زبان نباشد ولوغ نیست. این در فقه می خوانیم دیگر در اینجا ما متعرض نمی شویم. ولوغ باید ظرفش آب باشد، اگر آب نباشد دیواره ظرف، گاهی ته غذا در ظرف می گذارند سگ می لیسد؛ آن هم بگوید آن هم ولوغ نیست. این باید دهانش با طرف زبان به آب بزند.

اضافه بر اینها مهم تر از همه مرحله اناء است. این خیلی قسمت مهم بحث است که از قدیم هم مطرح بوده است. اناء باز چیست؛ که من چند بار هم عرض کردم چون دیدیم بحث فقهی لطیفی است. گاهی دیدیم آقایان ما هم توجه نکردند.

اصولا با مجموعه شواهد روایات و لغت، حالا نمیخواهم وارد بحث فقهی بشوم. سه احتمال اساسی و ابواب، روایات و لغة الاقوال العلماء، سه احتمال اساسی در اناء هست. چون ایشان اناء را آوردند. یک، خصوص ظرفی که انسان در آن آب می خورد. بشقاب اناء نیست. اگر سگ زبانش رازد این تعفیر ندارد. با خاک نمی خواهد. خصوص آن ظرفی که؛ مثلا سینی اناء نیست؛ استکان اناء است، لیوان اناء است. آن ظرفی که آب را نگه می دارد. یعنی ظرفی که خصلتی دارد که آب توش می ماند. این را می گویند ظرف آب خوری این اناء است.

دو، هر ظرفی که توش غذا یا آب، فرق نمی کند، سینی هم اناء می شود؛ چون توش غذا می خورند. هر ظرفی که توش یا غذای می ماند یا آب می ماند. هر چه ظرف باشد.

سه، هر چیزی که اگر آب توش بریزیم، آب بماند، ولو ظرف هم نباشد مثل قاب عینک بنده فرض کنید. شما آب توش بریزید می ماند دیگر ولو فرض هم نیست. فرض کنید داشبورد ماشین مثلا من باب مثال، تایلر مثلا توش آب بریزید می ماند. شما توی تایلر آب ریختید سگ زبان زد، این سه اناء است، باید خاک مالی بشود. دقت کردید؟

این سه تا تفسیر را خوب در ذهنتان باریاورید. صاحب جواهر به این تفسیر سومی رفته است. پس این خیلی تأثیرگذار است در فقه. البته نمی خواهیم وارد بحث فقه بشویم. چون ندیدم خیلی توجه دقیقی شده باشد. آن وقت ما سه نکته دارد؛ یعنی هم از لغت، هم از مجموعه روایات، و هم از فتاوایی که علما دارند، اینها هر سه شاید تأثیرگذار باشند در مسئله استنباط این عنوان.

و ما در محالش عرض کردیم صحیح همین احتمال اول است. شواهدی را اقامه کردیم که اناء در لغت عرب خصوص آن ظرفی است که توش آب خورده می شود. نه مطلق ظرف. و نه مطلق جسمی که آب را نگه ندارد ولو مثل تایر لاستیک مثلا، لاستیک ماشین مثلا، لاستیک ماشین آب باشد خب می ماند توش آب، این را اناء نمی گویند عرب به این اناء نمی گویند. یا یک هندوانه را خوردید خالی شده، توش آب ریختید، نیم قاچ هندوانه، این را اناء نمی گویند ولو آب توش می ماند. اناء آن ظرفی است که مختص شرب آب باشد.

لو ولغ الکلب، هم ورودش محل کلام است، اما در کلب هم بحث کردند مخصوصا اهل سنت، قدمای اصحاب هم کم دارند، گفتند کلب شامل خنزیر هم می شود. مراد از کلب خنزیر هم هست.

فلا بد فی تطهیره من التعفیر، ولیکنه لو لاقی شیء آخر هذا الاناء، البته مراد از اناء گفتم بنابر این مبنا آبی که در اناء است یا خود اناء چون هر دو محل کلام است.

من الثوب، دست شما به این آب خورد، دستتان را دیگر خاک مالی نمی خواهد بکنید. لباس شما به این آب خورد. آن ظرف را باید خاکمالی بکنید اما دست را دیگر لازم نیست خاکمالی بکنید.

لا یجب فی تطهیره التعفیر، پس این هم استشهاد ایشان. استشهاد مرحوم آقای خویی به اینکه اگر ملاقی چیزی با او بود، آن حکم را پیدا نمی کند. پس این معنایش چیست؟ معنایش این است که بر اثر ملاقات یک نجاست جدیدی پیدا می شود. این نجاست غیر از نجاست سابق است.

و کذا یجب الغسل من البول مرتین دون الملاقى له؛ یعنی ملاقی لملاقى النجس؛ مراد ایشان، بول. بول به لباس خورده خشک شده، دست تر شما به لباس زدید. ایشان می گوید دست دیگر لازم نیست دو بار، دست یک بار.

آن وقت کسانی که می گویند ملاقات توسعه است، می گویند بله، دست هم دو بار. چطور پارچه دو بار، دست هم دو بار. چطور در اناء باید مثلا در ظرفی که سگ ولوغ کرده، لیسیده یا زبان زده، شما باید خاکمالی بکنید، انگشتان هم به آن آب خورد باید خاکمالی کنید.

فلا یجب الغسل من الماء الملاقى للبول الا مرة واحدة.

س: استاد ببخشید در باب دستی که با آبی که سگ ولوغ کرده، اگر دست را خود سگ هم می لیسید خاکمال لازم نبود، چه جور باید با

آبی که

ج: حالا فرض کنیم در اناء است دیگر. بله راست است چون اگر به خود ثوب هم می کرد لازم نبود. حالا فرض کنید در اناء دیگری ریخته شد، از آن آب ریختیم در اناء دیگری. این دلیلی برایش نداریم.

یا مثلاً ظرف دیگری مخصوصاً اگر قائل شدیم خود ظرف. ظرف دیگری را با این ملاقات بکند، یک اناء دیگری نه دست. راست است آن اشکال.

فتحصل ان نجاسة الملاقى ليست عين نجاسة الملاقى بل غيرها. الى آخره تا اینکه ایشان، بله، بعد می فرمایند، و بالجمله، دو سه سطر که زیادی است نمی خوانیم.

نجاسة الملاقى على فرض تحققها نجاسة جديدة حادثه، و المفروض وجود الشك في تحققها والاصل عدمه. فلا ينبغي الشك في عدم وجوب الاجتناب عن الملاقى لان وجوب الاجتناب عن ملاقى النجس موضوعه مركب من امرين؛ همین که گفت موضوع تام جزئش اگر ثابت شد کافی نیست. النجس و ملاقاته. والعلم الاجمالى بنجاسة احد المايعين ليس الا علما بما هو جزء الموضوع و الجزء الاخر و هو الملاقة، يعنى ملاقات با نجس، مشکوک فيه و لا يكون العلم منجزا له.

بعد فرمودند و ربما يقال بوجوب الاجتناب، عرض کردم کمی عبارت ایشان مثل بقیه مطالبی که متعارف بوده دقیق نیست. چون ما عرض کردیم در باب علم اجمالی یک دفعه می خواهیم بگوییم این طرف نجس است؛ یک دفعه می خواهیم بگوییم وجوب اجتناب. دقت بکنید. اگر دو ظرف بود یک قطره خونی افتاد، یک دفعه به قول خودمان اثبات موضوع می خواهیم بکنیم بگوییم این ملاقی دم است؛ یک دفعه نه می گوییم وجوب اجتناب.

ایشان یک مقداری، خب ممکن است ایشان می فرماید و ربما يقال، ایشان فرمودند وجوب اجتناب، نجس و علم اجمالی، ليس الا علما بما هو جزء الموضوع، يعنى نجس. ظاهرش، نه این بحث سر این است که در ظواهر عبارات خود ایشان و جای دیگر اصولیین وجوب اجتناب است.

و لذا یک راه سومی هم اینجا ممکن است پیدا بشود و آن اینکه بگوییم مثلاً اگر لباس با اینها برخورد کرد، نجس نیست اما وجوب اجتناب دارد.

س: ایشان تصریح دارد به نجاست

ج: می دانم خب جای دیگر هم تصریح دارند که مراد وجوب حکم است.

و ربما يقال بوجوب الاجتناب؛ عبارات ایشان مرحوم آقا ضیاء و دیگران، انسان تأمل می کند کاملاً واضح است. و لذا هم بعضی از آقایان در اینجا از این راه اصلاً وارد شدند نه راه آقای خویی. ایشان از این راه وارد شده. آنهایی که از این راه وارد شدند می گویند آقا این طرف، این ظرف دست راستی وجوب اجتناب داشت، نجس که نبود، وجوب اجتناب داشت. ملاقات ثوب با چیزی که وجوب اجتناب دارد، دلیل نداریم بر اینکه وجوب اجتناب پیدا بکنیم یا نجس باشد. این یک حکم عقلی بود وجوب اجتناب. حکم عقلی منجس نیست که، تنجیس نمی آورد.

آقای خویی از این راه آمده که نجس و ملاقات نجس؛ عرض کردم یک مقداری عبارت ابهام دارد روشن شد؟

یک راه دیگری است که باز عده دیگری رفتند که بعد توضیح می دهم. می گویند آقا ما در باب علم اجمالی نمی گوییم این نجس است، این ظرف دست راستی؛ می گوییم ظرف دست راستی وجوب اجتناب دارد، ظرف دست چپی هم وجوب اجتناب. وجوب اجتناب که منجس نیست که. لباس ما خورده با چیزی که وجوب اجتناب دارد. من هم نکات ریز را می گویم چون در مقام جمع بندی. اگر وجوب اجتناب باشد وجوب اجتناب که منجس نیست. شما وجوب اجتناب، وجوب اجتناب که منجس نیست، نجس منجس است. این که نجس نیست.

آقای خویی از این راه رفتند.

ربما يقال بوجوب الاجتناب ويستدل عليه بوجهين؛ عليه نمی گویند، البته استدلال در این مطالب که اصلاً روشن نیست.

الوجه الاول ان نجاسة الملاقي انما هي بنحو السراية الحقيقية، عضو کردم همین اول اگر ایشان می فرمودند دو تا احتمال است. یک احتمال که نجاست جدید باشد، یک احتمال نه، همان عین نجاست قدیم است.

من نجاسة الملاقي، فنجاسة الملاقي متحدة مع نجاسة الملاقي؛ این را ما همان اول گفتیم.

غاية الامر انها توسعت بالملاقاة؛ یعنی آمدند گفتند با ملاقات کأنما یک ظرفی گرفتیم دو قسمتش کردیم. خب باید اجتناب بکنیم. این همان مثال همان است.

و ثبت الامرین بعد ما کانت ثابتة لامر واحد؛ نظیر همین که من الان عرض کردم.

و الدلیل، آن وقت اینجا تعبیر، آنجا گفتیم لذا مجمل آورده، و الدلیل علی کون تنجس الملاقی بنحو السرایة الحقیقیة من نجاسة الملاقی هو الخبر المروى عن الشيخ رحمه الله، شیخ طوسی در کتاب تهذیب، البته ایشان نوشتند، شما یک کلمه منفردا هم اضافه بفرمایید. چون مرحوم شیخ طوسی این حدیث را منفردا آورده. نه در کافی هست نه در فقیه.

هو الشيخ منفردا، باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی، غالبا کامل نقل نمی کردند حالا اینجا دیگر کامل آوردند.

عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا مخصوصا آقایانی که سابقه آشنایی دارند، این کتاب نوادر الحکمه، مرد ملایی بوده، مرد با فضلی بوده صاحب کتاب، مرد معروفی بوده، اما حدیث شناسی اش ضعیف بوده، کتاب خیلی قرو قاطی دارد از ضعفها هم زیاد نقل می کند. من همیشه یک شوخی می کنم می گویم هر وقت اول سند اسم این را می بینیم خود من این جور هستم متوقع هستم بعد یک خرابی پیدا بشود یا در سند یا در متن. کم می شود که اسم ایشان را در اول بینیم بعد متوقع یک خرابی نباشیم.

به هر حال خود ایشان در غایة وثاقت و جلالت است، لکن میراث علمی اش ضعیف است. نه به خاطر ضعف به اصطلاح، به خاطر اینکه مبانی علمی را قبول نداریم. این اشتباه نشود. نه اینکه ایشان می دانسته این مبانی ضعیف است. کتاب را روی مبانی ضعیف نوشته. نه، آن مبانی را قبول داشته است. این قبول مبانی غیر از نکته را دقت کردید؟ از ضعفها نقل کرده، از احادیث مرسل نقل کرده، حالا قرو قاطی شده، به نظر من می آید که اصلا خود کتاب هم حالا غیر از تمام این جهاتش، احتمال می دهم یک به هم ریختگی چیزی، چون کم و زیاد سند دارد، سند گاهی زیادی دارد، گاهی کم دارد، گاهی به هم ریختگی دارد.

به هر حال از اینکه مرحوم کلینی و مرحوم صدوق با اینکه این کتاب در اختیارشان بوده، من کرارا عرض کردم این کتاب نوادر الحکمه، قمی ها برایش یک شوخی در آوردند، اسمش را دبه شبیب گذاشتند. دبه به لغت فارسی همین پستو، چیزی که انسان مثل خمی که توش مثلا انواع مثلا ترشی جات و اینها می ریزد، یا پستو که در خانه هست، زن خانه هر چه می خواهد از این خانه کوچک فلفل می گیرد، یکی زرد چوبه دارد. این شبیب هم بقالی بوده در قم، دبه ای داشته که همه چیز داشته، مثل به اصطلاح ما سوپرمارکت، فرض کنید به اصطلاح ما سوپرمارکت، این را می گفتند دبه شبیب یعنی مثل زمان ما می گفتند سوپرمارکت. یک چیزی

س: کشکول مثلا

ج: هان مثلا. البته دیدم بعضی جاها نوشتند این تعریف کتاب است. ظاهرا این آقایان نفهمیدند تعریف و غیر تعریف معنایش چیست. معلوم و واضح است که این مسخره کردن کتاب است.

علی ای حال قمی ها می خواستند بگویند این همه چیز در آن پیدا می شود. این دبه شبیب همین کتاب است. کتاب نوادر الحکمه است که به آن می گفتند دبه پستو که این بقال به اصطلاح.

عن محمد بن عیسی یقطینی، ایشان نقل می کند از محمد بن عیسی. عرض کردم محمد بن عیسی نوه برادر مرحوم علی بن یقطین است. محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین. آن هم علی بن یقطین است. علی بن یقطین عموی پدر ایشان می شود. ایشان هم ثقه است، البته بحث دارد ایشان، مشکلاتی دارد، اما حق این است که ایشان ثقه است. و ظاهراً شواهد زیاد حاکی است که ایشان به قم آمده است، به ایران آمده. با اینکه ایشان بغدادی بوده. و ظاهراً این ملاقات ها در قم بوده.

عن نصر بن سويد، ایشان ظاهراً کوفی بوده، بعدها به بغداد رفته. توضیح دادیم مقداری از میراث های، مقدار زیادی از میراث های کوفه ما به بغداد رفته، یکی از چهره ها هم ایشان است نصر بن سويد، ایشان ثقه و بزرگوار و جلیل القدر و بزرگان اصحاب از او نقل کردند. فقط همیشه یک نکته ای گاهی. مرحوم نجاشی نوشته له کتاب نوادر. چون نجاشی دو تا تعبیر دارد؛ النوادر، نوادر بدون الف و لام. برای ایشان نوشته نوادر. و قرائتش هم عرض کردیم اگر بخوانیم له کتاب نوادر؛ آن وقت صفت کتاب؛ یعنی احادیث متفرقه دارد. له کتاب نوادر به نحو اضافه بخوانیم چون نوادر غیر منصرف است. له کتاب نوادر.

و از عجایب این است که گاهی مرحوم نجاشی در شخص واحد نوشته له کتاب، کتاب نوادر، کتاب النوادر، هر دو را نوشته، هم با الف و لام، هم بی الف و لام؛ که این نشان می دهد که اسم کتاب این نیست؛ یعنی در واقع تبه دارد مرحوم نجاشی. این خطأ نسخ نیست. یک مورد سوم هم دارد؛ گاهی اسم یک کتاب را می برد بعد می گوید نوادر. مثلاً فلان بن فلان، له کتاب النکاح نوادر؛ من احتمال می دهم نوادر صفت این کتاب؛ یعنی متفرقات را در نکاح جمع کرده، مرتب نیست.

علی ای حال لفظ نوادر در کتاب نجاشی سه جور است؛ من این سه جور را در فهرست شیخ یادم نمی آید. حالا فعلاً یادم نمی آید. اما مرحوم نجاشی سه جور تعبیر دارد. خیلی جاها فقط النوادر دارد؛ بعضی جاها نوادر تنها دارد؛ بعضی جاها هر دو را جمع کرده برای یک شخص واحد. بعضی جاها هم ایشان یک کتابی را اسم می برد بعد نوادر می گوید که احتمالاً صفت آن کتاب باشد. بعید است کتاب جدیدی باشد. مثلاً له کتاب النکاح نوادر، اینطوری تعبیر دارد. بعد از اسم کتاب نوادر را آورده. فکر می کنم مرادش این است که این کتاب پراکنده است. در نکاح احادیث متفرقه دارد یا حالا احادیث نادره دارد.

به هر حال نضر بن سوید مرد بزرگواری است. احادیث ایشان در کتب ما زیاد است نسبتاً. بزرگان اصحاب هم به ایشان اعتماد کردند. خود محمد بن عیسی هم شخصیت بزرگی است. ایشان اگر این روایت درست باشد، از عمر بن شمر، البته ما ایرانی‌ها شمر تلفظ می‌کنیم لکن ضبطش شمر است و غیر منصرف است مثل عمر. هر دو غیر منصرف هستند، هم شمر و هم عمر.

خدا رحمت کند سابقاً هم گفتم در همین بحث، مرحوم آقای بجنوردی نقل می‌فرمودند شفاها از مرحوم استادشان مرحوم آقا ضیاء؛ چون آقا ضیاء شوخ هم بود، غیر از حالا جهات دیگر. می‌فرمود آقا ضیاء می‌خواند عمر بن شمر، می‌گفت دو تا است. عمر را نمی‌خواند. بعد می‌گفت چه آدم خاصی است خودش عمر پدرش هم شمر است. شوخی آقا ضیاء.

به هر حال ایشان ربطی به آن عمر و شمر ندارد. عمر بن شمر جعفری؛ ایشان از اصحاب ماست و سابقاً عرض کردم اصحاب ما ایشان را تضعیف کردند، نجاشی ایشان را تضعیف کرده. لکن از عجایب امر و تضعیفش هم بیشتر به خاطر خط غلو است یعنی خیلی عجیب است یعنی به خاطر انحراف و غلو و اینها. ترجمه‌ای ما از ایشان نداریم در کتب اصحاب ما در مصادر ما شرح حالی از ایشان...

ما نسبتاً شرح حال نسبتاً یک چند صفحه‌ای چند ورقه‌ای چند خطی لا اقل در کتب اهل سنت داریم. خیلی عجیب است. متهم به غلو هم هست، حالا خیلی برای ما تعجب آور است. و در کتب اهل سنت در بخش آنها هم تضعیفش کردند. و لکن علی‌ای حال هفت هشت ده سطر را جمع به این نوشتند، شرح حالی از او دارند. خیلی هم تعجب آور است که ما فقط همین مقدار داریم. ضعیف، همین مقدار فقط از ایشان داریم.

و عرض کردیم که در همان کتب اهل سنت از آن موذن مسجد ایشان، نقل کرده من سی سال سعی کردم قبل از عمر بن شمر به مسجد بروم و نشد. هر وقت رفتم دیدم قبل از من در مسجد است. موذن هر وقت من رفتم مسجد...

غرض خود من سابقاً چون این مقدمات را می‌گویم خیلی بدبین بودیم نسبت به ایشان، صاف ایشان را تضعیف می‌کردیم. حالا به آن بدبینی نیست؛ ظاهراً همین خط غلو و تأثیر کلام نجاشی رحمه الله. به آن تندمی نیست که ما سابقاً فکر می‌کردیم. غرض کمی راجع به ایشان هم معتدل‌تر شدیم. از آن تندمی سابق دست برداشتیم.

عن عمر بن شمر عن جابر، که جابر بن یزید جعفری باشد. ایشان معروف است. یکی از روایات معروف عمر بن شمر است. از نظر تاریخی مشکل ندارد که نضر بن سوید یک نسخه از کتاب جابری پیشش بوده که راوی آن هم عمر بن شمر است. هیچ مشکل تاریخی ندارد. بعد هم

یک مختصر مشکلی که دارد ما در کتب اربعه همین یک سند را داریم این جور. محمد بن عیسی از نضر داریم، اما نضر از عمر بن شمر همین یک سند است.

و چون در کتاب محمد بن احمد این دبه شیب آمده که عرض کردیم غالباً توقع ما است که یک خرابی در روایت باشد و شیخ هم منفرد است، کسی هم غیر شیخ نگفته، مضمونش هم عجیب و غریب است، احتمال می دهیم، البته ما از جابر در پنیر داریم. در باب پنیر و آنها که در آن میته قرار داده شده که سابقاً هم در باب اصالة الحل شرحش را دادیم. غرض همچین ذوق من می آید که این حدیث با حدیث دیگری اشتباه شده. این سند به هم نمی خورد. تا نضر بن سوید خوب است. از بعد از نضر بن سوید نمی خورد از عمر بن شمر ایشان نقل بکند. هیچ جا هم نیست، در کتب اربعه کلاً ما نداریم نضر بن سوید از عمر بن شمر. و مشکل دارد یک مقداری روی مبانی خودمان وثوقمان کمی کم است به خاطر مصدر. چون هم مصدر اصلی آن کتاب دبه شیب است که تسامح دارد. و بعد هم مصدر متأخری که به ما رسیده تهذیب شیخ است که ایشان خب انتخابی نیست؛ مخصوصاً که دویزرگوار ما مرحوم کلینی و مرحوم صدوق این روایت را نیاوردند و اعراض کردند از این روایت.

من احتمال قوی می دهم نیاوردنشان علی ایقوف نبوده؛ شاید آنها هم دیدند مثل اینکه یک خرابی در کتاب هست. این کتاب اینجایش یک خرابی دارد. مثلاً سند مال حدیث دیگری بوده، متنش مال سند دیگری بوده. به هر حال به حسب ظاهر اگر عمر بن شمر را قبول بکنیم حرف بدی نیست، روایت خوبی است. لکن فعلاً مشکل فنی دارد روایت.

قال اتاه رجل فقال وقعت فارة فی خابية؛ خابیه مثل خمر مثل این طور یک به اصطلاح این چیزهای بزرگ که توش ترشی و اینها می اندازند. چه می گویند؟ خمر می گویند چه می گویند

س: خمره

ج: بله خمره

فیها سمن، سمن به اصطلاح روغنی است که از حیوان می گرفتند.

زیت، روغنی بوده که از زیتون می گرفتند.

فما تُری فی اكله، عرض کردم متعارف در کتب فنی تُری می نویسند به اعتبار ما یریک الله، خدا به تو چه نشان می دهد.

قال فقال ابو جعفر عليه السلام لا تأكله؛ البته این روایت یک خرابی دیگر هم دارد. وقعت فارة این شاید ماتت فارة بوده. چون معروف و مشهور بین اصحاب اگر زنده در آمد نجس نمی کند. قول داریم به نجاست. عرض کردیم یکی از مسائلی که سابقا، چون موش زیاد بود در خانه ها، یکی از مشکلاتی که، موش، نمی دانم هزار پا، مارمولک، خیلی در آن سال ها، این واقع روغن شد چه کار کنیم؟ بخوریم یا نخوریم؟

آن وقت در روایت دارد که اگر زنده بود اشکال ندارد. همین جا هم چند بار نقل کردیم از ابو حنیفه نقل شده که اگر زنده خارج شد فرق می کند، از دست یک گربه فرار کرده یک حکم دارد، خودش وارد روغن شده حکم دیگری است. لا تأكله، هست در کتب اهل سنت، علی ای حال نستجیر بالله احکام شرعیه را چه مسخره گرفتند.

قال فقال ابو جعفر عليه السلام، این سوال موردش ماتت است. و این سوال یکی دیگر هم دارد موردش این است که روغن زاید باشد جامد نباشد. چون روایت دیگر دارد که اگر در فصل زمستان بود و روغن سفت بود همان فاره، موش و دور و بر موش را بگیر و بیانداز دور. اما اگر در تابستان باشد که روغن مایع است آن وقت همه نجس است.

غرض این باید هی توش قید بزنیم. فقال له الرجل الفارة اهون علی علی من ان اترك طعامی، به خاطریک موش من یک خمره روغن را بریزم کنار، یک موش به این کوچکی مثلا چه ارزشی دارد.

فقال علیه السلام انک لم تستخف بالفارة؛ این بحث موش نیست.

و انما استخففت بدینک ان الله حرم المیتة من کل شیء؛ عرض کردم اگر کتاب دیگری بود می گفتیم متن روایت این است. اما خود ما با آشنایی که داریم انصافا برای ما هنوز نه سندش روشن است نه متنش. تا نصر بن سوید قبول. بعد از نصر بن سوید به نظرم سند قر و قاطی شده است. متنش هم مشکل دارد. اولاً باید ماتت باشد، بعد هم باید جامد نباشد، هی باید قید بزنیم. روایت یک ابهامی دارد.

س: همین که می گوید وقعت فرض گرفته

ج: مرد مثلا، وقعت معلوم نیست.

و تقریب الاستدلال ان السائل لم یرد بقوله الفارة اهون علی اکل الفاره، حالا به هر حال استدلال روشن است. حالا عبارت آقای خویی را خودتان مراجعه بفرمایید.

مهم در استدلال این است که امام (ع) می خواهند بفرمایند که آن روغنی که موش توش افتاده میته است. چون می گفت ان الله حرم المیته من کل شیء. با اینکه آن روغن ملاقی فاره است. روغن ملاقات کرده. تمسک شده به این حدیث مبارک برای اثبات این نکته. اگر نجسی با چیزی ملاقات کرد، آن ملاقی هم حکم نجس است، اصلا نجس است. توسعه نجس است. چون اینجا نمی خواهد بگوید ان الله حرم، می خواهد موش بخورد. این که نمی خواهد موش بخورد. موش را از روغن می آورد بیرون می خواهد روغن بخورد، نمی خواهد موش بخورد. خب معنا ندارد بگوید ان الله حرم المیته من کل شیء.

پس اینکه می گوید ان الله حرم المیته من کل شیء روغن هم شده میته. این طور تصور کرده است. پس ملاقی میته می شود میته. ملاقی دم می شود دم. اگر بولی خورد به لباس شما لباس شما می شود بول. خونی خورد به لباس شما لباس شما می شود بول. این راجع به این.

و فیه ما تقدم، اولاً این اشکال به این وجه اول. اولاً نجاست ملاقی جدید است. آن راجع به اصل مطلب.

و اما الاستدلال بالخبر، ففیه اولاً ان الخبر ضعیف بعمر و بن شمر، عرض کردم راست است ما هم فعلاً خیلی قبولش نکردیم. اما تندی که اول خیال می کردیم، خب کسی سی سال، چون یکی از مهم ترین کارهایی که برای غلو بود، ترک نماز بود. این دیگر بر آن مؤذن مسجد هم مقدم بود.

فلا یصح التمسک به، اگر آن مشکلی که من عرض کردم نبود، چرا مشکل ندارد، می شود روایت را با، مثلاً همین روایت را اگر کلینی هم می آورد صدوق هم می آورد قبول می کردیم، مشکل نداشت خیلی مشکل نداشت. از غیر کتاب نوادر الحکمه دبه شیب هم بود قبول می کردیم. خیلی مشکل نبود. مشکل این جهت دیگری روایت است.

و ثانیاً، این همان است که ما اسمش را گذاشتیم بحث های فهرستی. لا دلالة للخبر علی ان نجاسة الملاقی عين نجاسة الملاقی بنحو... کیف و الخبر غیر ناظر الی هذه، ایشان می گوید نه اصلاً خبر ناظر نیست. مرحوم نائینی هم توجیه دیگری دارد. چون من نمی خواهم دیگر اینجا خیلی سنگین صحبت بکنم، آقایان مراجعه بکنند، حالا همین کلام آقای خویی را بخوانیم بس است بقیه را آقایان مراجعه بکنند. فان السائل استبعد، حالا آقای خویی توجیهشان این است. سائل می گوید خیلی بعید است که یک فاره ای به این کوچکی، موجبة لنجاسة ما فی الخایه؛ یک خمره ای که توش روغن است بتواند نجس بکند.

.....
علی ما يظهر من كلامه الفارة اهون علی؛ یک موش این چه ارزشی دارد مثلاً.

فرد علیه الامام علیه السلام بان الله حرم الميتة من كل شيء، این حرم الميتة یعنی ميتة فرق نمی کند ميتة صغير یا كبير. یک گوسفندی هم که ميتة باشد آن هم ميتة است؛ یک موش کوچک هم ميتة است. فرقی نمی کند. فقط غاية ما هنا در روایات ما فرق شده بین ميتة ما له نفس سائله، بالیس له نفی سائله، چون موش نفس سائله دارد. عرض هم کردیم چون چند دفعه عرض کردیم در کتاب های الان ما توضیح المسائل نوشتند خون جهنده. خون جهنده نفس سائله نیست؛ سائله روان، خون روان نه جهنده.

و عرض کردیم این تعبیر الان نیامده، حالا شاید هم امروز در توضیح المسائل، این توضیح المسائل پنجاه و خرده ای سال نوشته شده، این توضیح المسائلی که الان متعارف است. اولش هم روی فتاوی مرحوم آقای بروجردی نوشته شده برای اولین بار. قبل از این هم ما در کتاب های دیگر مثل کامل بهایی و اینها داریم ترجمه کردند خون جهنده. لکن خون جهنده نیست خون روان است.

فرد علیه الامام علیه السلام بان الله حرم الميتة من كل شيء ای لا فرق بین الكبير و الصغير، فکر نمی کنم خیلی بعید است حالا آقای خویی.

فغاية ما يستفاد من الخبر ان نجاسة الشيء الموجهة لحرمة مستلزمه لنجاسة ملاقيه و حرمة. و ليس في ذلك دلالة على ان نجاسة الملاقى عين نجاسة الملاقى و حرمة هي عين حرمة. ظاهرش که این طور است. حالا می گویم قبول نمی کنیم بحث دیگری است. عرض کردم مرحوم آقای نائینی هم توجیه دیگری فرمودند. اما خود من چون نمی خواهیم حالا روایت را زیاد صحبت بکنیم، چون عرض کردیم که وضع روشنی ندارد، من بحث های فرضی را کم انجام می دهم. آن که من می فهمم این نیست که ایشان یا مرحوم آقای نائینی فهمیدند. این به نظر من یک نکته دیگری دارد.

و آن نکته دیگر این است که شما به چه دلیلی می گوید که این موش نجس می کند؟ شما غاية ما هنا می توانید بگوئید ميتة موش حرام است. چون خدا حرام کرده است. چه دلیلی دارید که بگوئید نجس هم هست؟ چون ما این را در بحث مکاسب توضیح مفصلی دادیم. یک شيء نجس چند تا حکم دارد؛ حرمت استعمال دارد، حرمت اخذ در صلاة دارد، مثلاً نماز شروع کند انسان، نجاست دارد، حرمت بیع دارد، حرمت امساک دارد، احکام متعدد دارد. و آنجا توضیح دادیم یک احتمالی هست، البته این احتمال چون در اصول ما نمی خوانیم، چون در فقه الان متعارف نیست به ذهن ما نیامده. آن احتمال این است که ائمه علیهم السلام یک قاعده را خواستند تأسیس بکنند. ما جمیع احکام این شکلی که حرام است از خود آیه در می آوریم.

این بحثی در اصول دارد که تحریم اَضیف الی الاعیان آیا مراد جمیع آثار است یا مراد خصوص مثلاً اثر مناسب؟ مثلاً حرمت علیکم امهاتکم، یعنی همه آثار، اصلاً با او صحبت نکنیم، با او روبرو نشویم با مادر یا نه خصوص نکاح مراد است؟ اینها چون در قرآن دارد ان الله حرم المیتة، می گفتند یعنی حرم المیتة یعنی خصوص اکل یا نه جمیع آثار؟ این یک تصویری بوده. آن تصور این بوده که اگر تحریم در کتاب بیاید، می گویم چون این تصور پیش ما نیست الان. اگر تحریم در کتاب بیاید معنایش این است که جمیع آثار باید بر آن بار بشود. فرق است بین تحریم در کتاب و تحریم در سنت. چون خود تحریم یعنی محرومیت. انما حرم علیکم المیتة، یعنی شما محروم هستید. محرومیت از میتة، نخورید، محرومیت از میتة در زندگی به کار نبرید، محرومیت از میتة خرید و فروش نکنید والی آخره. یکی از محرومیت های میتة توش نماز نخوانید، مانعیت نماز است، یکی از محرومیت های از میتة این است که نجس است و نجاستش سرایت می کند اشیاء دیگر.

من فکر می کنم روایت مبارکه چون دارد قال له رجل، احتمال می دهیم که این شخص شاید مثلاً از سنی ها بوده. مشخص نیست که آن شخص کیست. که موش به خاطر، امام (ع) می فرمایند بحث موش نیست. ان الله حرم المیتة اگر موش حرام بود آثار حرمت میتة نجاست است. آثار حرمت میتة عدم فروش است. این آثار حرمت میتة است.

این که گفته ان الله امام (ع) فرمود ان الله اسناد تحریم الی الله دارد. ان الله حرم المیتة. نفرمود المیتة حرام، ان الله حرم المیتة. من فکر می کنم به ذهن خودم این نیست که مرحوم نائینی یا آقای خویی و دیگران در ذیل حدیث گفتند. چون این ذهنیتی که من عرض می کنم در ذهنشان نیست. قبول ندارند نه اینکه نیست نستجیر بالله. می گویند نه آقا حرم المیتة یعنی خصوص خوردن. ما این توضیح را دادیم که اگر یک چیزی در کتاب غیر از سنت، در کتاب انسان ممنوع بشود، تمام احکام از همان هم نجاست در می آید، از همان هم بطلان بیع در می آید، از همان هم حرمت بیع در می آید، از همان هم مانعیت نماز در می آید، همه از همان در می آید. چرا؟ چون ان الله حرمة. تحریم الهی این را اقتضا می کند.

این جوابی که از حدیث، البته حدیث سنداً روشن نیست. مشکل دارد نه اینکه روشن نیست.

تا وجه دومی که آقای خویی نقل کردند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین